

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ
(47)

دوشنبه 24 - 12 - 1437؛ 05 - 07 - 1395؛ 26 - 09 - 2016

I. خطبه 231، فیض الاسلام

I. متن و ترجمه خطبه 231:

و من خطبه له- علیه السلام-

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجْلِ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَفَقُوهُ حَتَّى يَخْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ وَ الْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَ مُغْلِنِهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ.

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يَبْعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ. أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَسْعَرَ بِرَجُلِهَا فَنَنْتَهَ تَطًّا فِي خِطَامِهَا وَ تَذَهَبَ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

از ایمان است آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها، و از آن است آنچه عاریت‌هایی باشد بین قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم. پس، هرگاه باشد شما را بی‌زاری از کسی، باز گذاریدش تا فرا رسدش مرگ، و در آن هنگام واقع شود حد بی‌زاری، ولی هجرت برجاست بر حد اولش. خدا را در اهل زمین حاجتی نیست از پنهان دارنده امت و آشکار کننده‌اش. واقع نشود اسم هجرت بر احدی مگر با معرفت حجت در زمین. پس، هر که شناخت او را و اقرار نمود بدان، او مهاجر باشد. و واقع نشود اسم استضعاف بر کسی که رسیده باشد حجت به او، و گوشش شنیده باشد آن را، و قلبش در بر گرفته باشد آن. همانا امر ما دشوار و سرکش است، حمل نکند آن را مگر عبدي مؤمن که خدا امتحان کرده باشد قلبش را برای ایمان. و نگه نمی‌دارد حدیث ما را مگر سینه‌هایی آمین و خردهایی با وقار.

ای مردم، بپرسید از من قبل از آن که نیابید مرا، چه من آگاه‌ترم به راه‌های آسمان از خود به راه‌های زمین، [و] قبل از آن که فتنه‌ای پا برگیرد که مهار خود را لگدمال کند و ببرد خردهای قوم خود را.

I. شرح خطبه 231 (5)

1. فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقْرًّا فِي الْقُلُوبِ: از ایمان است، آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها.

2. وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجْلِ مَعْلُومٍ: و از آن است، آنچه عاریت‌هایی باشد بین قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم.

3. فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَفَقُوهُ حَتَّى يَخْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ: پس، هرگاه باشد شما را بی‌زاری از کسی، باز گذاریدش تا فرا رسدش مرگ، پس در آن هنگام واقع شود حد بی‌زاری.

4. وَ الْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ: ولی هجرت برجاست بر حد اولش.

5. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَ مُغْلِنِهَا: خدا را در اهل زمین حاجتی نیست از پنهان دارنده امت گرفته و آشکار کننده‌اش.

6. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ: واقع نشود اسم هجرت بر احدی مگر با معرفت حجت در زمین.

7. فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ: او مهاجر باشد.

8. وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ: و واقع نشود اسم استضعاف بر کسی که رسیده باشد حجت به او، و گوشش شنیده باشد آن را، و قلبش در بر گرفته باشد آن. در بر گرفته شدن چیزی توسط قلب کنایه از درک و فهم آن است. یعنی، کسی که حجت را شناخته است و گوشش وصف او و یا سخنش را شنیده است، و آن را فهمیده باشد، دیگر مستضعف نیست و ناتوان گردانده نشده است.

در این چند جمله، آن حضرت- علیه السلام- نظر دارند به قول خدای در سوره مبارکه نساء، و آن را تفسیر و تأویل می‌فرمایند تا مبدا کسی، با برداشتی ناصواب از آن، خود و دیگران را بفریبد. خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا قَالُوا لَكَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ جَبَلًا وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا" (98- 97: 4 النساء) (همانا فرشتگان از کسانی که جان‌شان را می‌گیرند در حالی که ظالم به خویش می‌باشند، می‌پرسند، "در چه حال بوده‌اید؟" می‌گویند، "ما ناتوان شمرده‌شدگان روی زمین بوده‌ایم." می‌گویند، "ای زمین خداوند گسترده نبود که هجرت کنید

در آن؟! بنابراین، سرای جایگاهشان دوزخ است و بد پایانه‌ای است بجز آن مردان و زنان و کودکان ناتوان شمرده شده‌ای که نه چاره‌ای می‌توانند اندیشید و نه راه به جایی دارند).

شاید از این آیات بتوان برداشت کرد که استضعاف دو نوع است. یکی معرفتی و دینی، و دیگری مادی و عملی، زیرا خدای تعالی آن ظالمان به خود را که استضعاف را بهانه قرار دادند توبیخ فرمود که چرا مهاجرت نکردند، ولی استثناء فرمود آن مستضعفینی را که چاره و راهی برای مهاجرت نداشتند. حضرت علی- علیه السلام- در این خطبه هر دو نوع استضعاف و شرایط و احکام هریک را بیان فرمود. یادآوری فرمود کسانی هستند که دین خود را از شرّ اشرار پنهان داشته‌اند، اینان همان مستضعفان مادی و عملی هستند. لذا، بر حذر داشت از تیزی جستن از هر کس تا هنگام مرگ او. آنگاه، فرمود، کسی که حجّت خدا را شناخته است مستضعف معرفتی و دینی نیست. در این اشارتی است بدان که چون کسی حقّ را شناخت، عذری از او پذیرفته نیست در عدم همراهی و حمایت از آن، و باید ملزم باشد به آن، و تلاش نماید برای تحقق آن، و هجرت کند در راه آن، و از هیچ سختی‌ایی روی نگرداند، و از مرگ هم بیمی نداشته باشد، چه اجر او بر خداست، مگر آن که از مستضعفین مادی و عملی بوده باشد.

شیخ ابوالقاسم قشیری در ذیل این آیات کریمه چنین فرموده است:

اشارتی است از او بدان که هر کس را اجل فرا رسد و او هنوز در اسارت نفسش بوده باشد و در بند شهواتش، عذری نداشته باشد که چرا مهاجرت نکرد سویی سایه قرب او تا رهایی یابد از هوای نفس او زیرا حاجی نباشد بین تو و بین این حدیث مگر هوای تو.

9. اشاره: چون در باب هجرت و مهاجرت، و در تحت ذمه غیر مسلمین قرار داشتن در عرفان و فقه از منظرهای مختلف بحث شده است، و بسط و شرح آن از حوصله این نوشتار بیرون است، در اینجا به طور خلاصه نقل و شرحی را می‌آوریم که در آن به آنچه در این باب مهم است اشارت شده است.

از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- روایت شده است که "مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شَبْرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ وَنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ- صلی الله علیه و آله و سلم" (مجموعه ورام، ج 1، ص 33) (هر کس با دینش از جایی به جایی بگریزد هر چند که یک وجب زمین باشد، بهشت بر او واجب شود، و همراه پدرش ابراهیم و پیامبرش محمد- ص- باشد).

از امیرالمؤمنین- علیه السلام- نقل شده است که "أَيُّسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ" (نهج البلاغه، ف، ح 434) (شهری تو را از شهر دیگر بهتر نیست. بهترین شهرها آن بود که در آنت آسایش زندگی است).

در مصباح الشریعة (ترجمه و شرح مصطفوی، متن 102-100) چنین آمده است:

باب بیست و سوم در سلامتی: حضرت صادق (ع) فرمود: در هر مکان و به هر حالی که هستی سلامتی را برای دین و دل و انجام امور خود از پیشگاه پروردگار متعال بخواه، زیرا سالم بودن از خطر و عیب و نقص نه به آن آسانی است که هر کس بخواهد زود آن را دریابد. پس چگونه می‌تواند موفق به سلامتی باشد آن کسی که خود را در معرض فتنه و گرفتاری قرار داده، و راهی را سلوک می‌کند که بر خلاف سلامتی دین و دل است، و بلکه با اساس و اصول سلامتی که پیروی از دلالت عقل و از راه دین و ترک هوی و هوس است مخالفت کرده، و سلامتی و نجات را در هلاکت و گرفتاری دیده، و تصور می‌کند که هلاکت و خسارت در راه نجات و سلامتی است. و در اکثر زمانها سلامتی دل و دین برای مردم عزیز و ناپیدا است، و مخصوصا در این زمان که مردم از لحاظ قلوب آلوده خاطر و از جهت دین ضعیف هستند. و راه پیدا کردن سلامتی دل و دین آنست که:

به آزار و اذیت مردم تحمل شود و با آنان به جنگ و جدال و خلاف و عداوت پرداخته نشود، و هنگام ابتلاء و مصیبت صبر نموده و شکوه و ناراحتی اظهار نکند، و با اندک متونه ساخته و زندگی را به سادگی و آسانی بگذراند، و پرهیز کردن از اموری که در میان مردم عادت و متعارف و مرسوم شده است، و قناعت کردن به حد اقل و مقدار میسر زندگی.

شرح

همین طوری که با تندرستی و سلامتی بدن توفیق عبادات و اعمال صالح و کارهای نیکو حاصل می‌شود، و اگر بدن سالم نشد، کارهای نیکو انجام دادن نیز به سختی صورت خواهد گرفت: قلب سالم و دین سالم نیز چنین است. دل اگر صاف و پاک و سالم نشد، اعمالی که از قلب بر می‌خیزد ناسالم خواهد شد، قصد پاک، نیت خالص، فکر خوب، و روحانیت و نورانیت دل، در اثر سلامتی دل است. دل اگر سالم نشد، حرکات و کارهای انسان توأم با نیت سوء و فکر ناپاک و خودبینی و خودنمایی و آلودگیهای دیگر است. و دین انسان اگر سالم و صحیح نشد، آلوده به هزاران افکار سست و عقائد فاسد و خرافات و اعمال ناروا و کارهای نادرست خواهد شد. در باب نماز گفته شد که نتیجه این عبادت بزرگ، سلام گفتن و سلام خواستن است برای خود و هم برای برادران دینی خود. پس بزرگترین نعمت و توفیق و خوشبختی انسان در آنست که در سایه توجه و هدایت پروردگار متعال بتواند قلب خود را سالم و پاک کرده و دین سالم و درستی داشته باشد. و کسی که این نعمت بزرگ و گنج روحانی پر عظمت را در وجود خود یافت لازمست با نهایت قدرت و استقامت در حفظ آن سعی و کوشش مبذول داشته،

و با گرفتاریها و پیش آمدهای مخالف متزلزل نگشته، و با ادبار و اقبال و آزار و بد گویی مردم سست نشده، و با قناعت و صبر و حوصله زندگی ظاهری خود را به پایان برساند.

مرحوم عبد الصمد همدانی (متوفاً 1216) در بحر المعارف (ت. حسین استاد ولی، ج 2، ص 24-22) چنین می‌فرماید:
و در مصباح الشریعة امام صادق- علیه السلام- فرمود: سلامتی- منظورم سلامتی دین است- را هر کجا و در هر شرایطی برای دین و دل و عواقب امورت در راه خدای بزرگ بجوی، چه سلامتی آن‌گونه نیست که هر کس آن را جوید باید، چه رسد به کسی که خود را در معرض بلا قرار داده، راه‌های ضد سلامتی را پوییده و مخالف آن عمل نموده، بلکه سلامتی را تلف و تلف را سلامتی انگاشته؟

سلامتی در میان خلق به‌ویژه در این زمان نایاب گشته است، و راه پیدایش آن در تحمل جفا و آزار خلق، صبر در مصیبت‌ها، کم‌خرجی، گریز از چیزهایی که رعایت آنها بر تو لازم است، و قناعت به کمترین چیز میسر یافت می‌شود. و اگر این‌ها نشد در کنارگیری است، و اگر نتوانستی در سکوت- و البته سکوت به پای عزلت نیست و اگر نتوانستی پس در سخن گفتن به آنچه تو را سود دهد و زیان نبخشد- که البته مثل سکوت نیست- و اگر به این هم راه نیافتی پس در گردش در سفرها از این شهر به آن شهر، و انداختن نفس در دره‌های تلف است به شرط داشتن باطنی صاف و دلی خاشع و بدنی صابر؛ خدای متعال فرموده: همانا آنان که فرشتگان جانشان را می‌ستانند درحالی‌که به خود ستم نموده‌اند، فرشتگان گویند: در چه حالی به سر می‌بریدی؟ گویند: ما در زمین مستضعف بودیم، فرشتگان گویند: مگر زمین خدا فراخ نبود تا در آن مهاجرت کنید؟

و نعمت وجود بندگان شایسته را فرصت شمار، و با همدیگان رقابت نوز، و با مخالفان تنازع مکن، و هر که به تو گفت: "من! بگو، "آری تو!"، و هرگز مدعی چیزی مشو هر چند دانشت بدان احاطه داشته و شناختت بدان تحقق یافته است، و راز خود را جز برای کسی که در دین از تو اشرف است بر ملا مساز، و کجا شرف خواهی یافت؟ هرگاه چنین کردی به سلامتی دست یافته و با خدا بدون وابستگی [به کسی] باقی خواهی ماند.

و فی مجالس ابن الشیخ عن حماد السمندری قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: أتدخل بلاد الشرك، و إن من عندنا یقولون: إن مت ثم حشرت معهم. قال: فقال لی: یا حماد، إذا كنت ثم تذكر أمرنا و تدعو إليه؟ قال: قلت: نعم. قال: فإذا كنت فی هذه المدن مدن الاسلام تذكر أمرنا و تدعو إليه؟ قال: قلت: لا. قال: فقال لی: إنك إن تمت ثم حشرت أمة وحدك و سعی نورك بین یدیک.¹

و در مجالس ابن شیخ از حماد سمندری روایت است که: به امام صادق- علیه السلام- عرض کردم: من به بلاد شرك می‌روم و کسانی که با ما هم عقیده‌اند گویند: اگر در آنجا بمیری با آنان (مشرکین) محشور خواهی شد. حضرت به من فرمود: ای حماد، در آنجا از ولایت ما یاد می‌کنی و بدان سو دعوت می‌نمایی؟ گفتم: آری.

فرمود: در این شهرها یعنی شهرهای اسلامی از ولایت ما یاد می‌کنی و بدان سو می‌خوانی؟ گفتم: نه. فرمود: اگر در آنجا بمیری، به تنهایی به صورت امتی محشور خواهی شد و نورت پیشاپیش تو حرکت خواهد نمود.

ای عزیز! این راهی است که خدا و رسول او و ائمه هدی- علیهم السلام- امر به آن فرموده‌اند، و اولیاء الله به این راه رفته‌اند، و از غربت و تنهایی و قطع از اقارب و عشایر اندیشه ننموده‌اند، بلکه اغلب اوقات این‌ها مانع این راه می‌باشند چنانکه دانستی. پس راهرو این راه اگرچه به صورت تنهاست اما در معنی تنها نباشد، زیرا که خدا و رسول و ائمه طاهرین علیهم السلام در باطن او می‌باشند.

شمس تبریز اگر مفرد و بی‌کس باشد پادشاهی است ورا خیل و حشم نیت اوست

پس ای عزیز! نعوذ بالله، اگر از خدا بازمانی و جمله موجودات تو را باشد جبر این حرمان نکند.

گر با همه‌ای چو بی‌منی بی‌همه‌ای گر بی‌همه‌ای چو با منی با همه‌ای

به حضرت کلیم الله ندا دردادند. یا موسی انا بذك اللّٰزم، فالزم بذك اللّٰزم. از جان خودت گزیر است و از منت گزیر نیست.

هست جوانمرد درم صد هزار کار چو با جان فتد آنجاست کار

پس ملازمت ناگزیر خود کن.

10. شعر:

حافظ:

¹ در بحار الانوار از امالی شیخ طوسی چنین نقل شده است: ما، الأمالی للشیخ الطوسی عن المفید عن الحسین بن أحمد بن المغیره عن حیدر بن محمد بن نعیم عن محمد بن عمر عن محمد بن مسعود عن محمد بن أحمد النهدي عن معاوية بن حکیم عن التفلیسی عن حماد السمندری قال: قلت لأبی عبد الله- ع- إني أدخل بلاد الشرك و إن من عندنا یقولون إن مت ثم حشرت معهم قال فقال لی یا حماد إذا كنت ثم تذكر أمرنا و تدعو إليه قال قلت نعم قال فإذا كنت فی هذه المدن مدن الإسلام تذكر أمرنا و تدعو إليه قال فقلت لا قال فقال لی إنك إن تمت ثم حشرت أمة وحدك و سعی نورك بین یدیک.

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم
گر چه دائم که به جایی نبرد راه غریب
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت
در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت
نذر کردم گر از این غم به درآیم روزی
به هواداری او ذره صفت رقص کنان
تازیان را غم احوال گران باران نیست
ور چو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون
اوحدالدین کرمانی:

اینجا اگر کار به فرهنگ نشد
من نیز به جانبی دگر رخت کشم

سعدی:

سعدیا حب وطن گر چه حدیثیست صحیح
مولانا، دفتر چهارم مثنوی:
همچنین حب الوطن باشد درست

مولانا، دفتر سوم مثنوی:

گفت ای یاران روان گشتم وداع
دمبدم در سوز بریان می شوم
گر چه دل چون سنگ خارا می کند
مسکن یار است و شهر شاه من

راحت جان طلبم و از پی جانان بروم
من به بوی سر آن زلف پریشان بروم
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
به هواداری آن سرو خرامان بروم
با دل زخم کش و دیده گریان بروم
تا در میکه شادان و غزل خوان بروم
تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم
همره کوبه آصف دوران بروم

آخر قدم روان من لنگ نشد
مردم بنمردند و جهان تنگ نشد

نتوان مرد به سختی که من این جا زادم
تو وطن بشناس ای خواجه نخست

سوی آن صدری که میر است و مطاع
هر چه بادا باد آن جا می روم
جان من عزم بخارا می کند
پیش عاشق این بود حب الوطن

11. **إِنَّ أَمْرًا صَغْبٌ مُسْتَصْعَبٌ:** همانا امر ما دشوار و سرکش است. از تعبیر "امر" استفاده فرمود تا عام و فراگیر بوده باشد، و شامل هر چیزی باشد که به ائمه معصوم و خلفاء و حجج خدای تعالی بر روی زمین مربوط شود. پس، مراد از "امر ما"، می تواند شأن، مقام، محبت، ولایت، قول، و فعل آنها- علیهم السلام- بوده باشد. جان سپردن هم نام پس شنیدن توصیف متقین توسط آن حضرت- علیه السلام- نمونه ای است از دشواری و سنگینی حمل امر آنان- علیهم السلام. در آنجا فرمود، "هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظَ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا" (خ 184) (چنین کنند پندهای رسا به اهل آنها!)
هم چنین هنگامی که سَهْلٌ بِنُ حُنَيْفِ الْأَنْصَارِيِّ، که محبوبترین مردم بود نزد او- علیه السلام-، وفات یافت در کوفه بعد از برگشتن از صفین، فرمود، "لَوْ أَحْبَبْتَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ" (اگر کوهی مرا دوست بدارد، بی شک فرو ریزد). و هم چنین فرموده است، "مَنْ أَحْبَبَنَا أَهْلَ النَّبِيِّتِ فَلَيْسَتْ بَعْدَ الْفَقْرِ جَلْبَابًا" (کسی که دوستدار ما اهل بیت است باید درویشی را همچون لباس پذیرا باشد) (کلمات قصار، 108).

12. **لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيمَانٍ:** حمل نکند آن را مگر عبدی مؤمن که خدا امتحان کرده باشد قلبش را برای ایمان. یعنی، تحمل امر، شأن، مقام، قول، و فعل ما دشوار است، و کسی به آسانی بر آن دست نمی یابد، باید مؤمنی بوده باشد که خدای تعالی ایمان قلبش را با امتحانات گوناگون آزموده باشد. کسی که جویای کمالات اولیاء خداست، در مراحل نخست باید ایمان به حَقَانِيَّتِ آنها داشته باشد بر اساس آنچه از آنها درک می کند، و ثابت قدم باشد در تحمل آنچه درکش نمی کند، زیرا در ایمان همیشه بخشی دارد که غیبی و مؤمن آن را به یقین شهودی نمی داند، و هر چه را که انسان به شهود نبیند، تحملش دشوار باشد. توضیح بیشتر این مطلب را باید در معنای "إحسان" جست چنانچه رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- آن را معنا فرمود.

عارف نامدار، سید حیدر آملی (تفسیر المحيط الأعظم، ج 1، ص 488) ودیعت نهادن علوم و اسرار الهی نزد کسانی که شایستگی آن را ندارند خیانت در امانت الهی می داند، و از مصادیق خیانت در این آیه کریمه، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ" (8:27 الأنفال) (ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و [نیز] در امانت های خود خیانت نورزید و خود می دانید [که نباید خیانت کرد]).
از امام صادق- علیه السلام- چنین روایت شده است، "إِنَّ أَمْرًا سِرًّا مُسْتَتِرًّا وَ سِرًّا لَا يُفِيدُهُ إِلَّا سِرٌّ وَ سِرٌّ عَلَى سِرٍّ وَ سِرٌّ مُفْتَقِعٌ بِسِرٍّ" (همان امر ما سِرِّي است جوایب استتار، و سِرِّي است که به دست نمی دهد آن را مگر سِرِّي، و سِرِّي است بر سِرِّي، و سِرِّي است در پوشش سِرِّي)

هم چنین، "إِنَّ أَمْرَنَا هَذَا مَسْتَوْرٌ مُتَعَمَّرٌ بِالْمِيثَاقِ مَنْ هَنَكُهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ" (همانا این امر ما مستور است، پوشیده با میثاق، هر که هتک نماید آن را، خدا خوارش گرداند.) (بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج 1، ص 28)
مرحوم عبد الصمد همدانی (متوفاً 1216) در بحر المعارف (ت. حسین استاد ولی، ج 2، ص 193-181) چنین می‌فرماید:
فصل 49 علم ظاهر و علم باطن

ای عزیز! چون دانستی که علم میراث انبیاء است پس بدانکه انبیاء علیهم السلام دو نوع علم میراث گذاشته‌اند: علم ظاهر و علم باطن. اما علم ظاهر آن علم نافع است که صحابه از قول و فعل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اخذ کرده‌اند، و تابعین و ائمه سلف تتبع آن نموده‌اند از علم کتاب و سنت، و بدان عمل نموده‌اند. و علم باطن، معرفت آن معانی است که بی‌واسطه جبرئیل - علیه السلام - از غیب الغیب در مقام او آذنی در حالت "الی مع الله وقت" وظیفه بدرقه جان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - کردند، [که] "فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى" (53:10 النجم) (پس، وح فرمود بنده‌اش را آنچه وحی فرمود)، و از ولایت نبوت جبرعه‌ای از جام مالامال بر سنت کرام بر جان جگرسوختگان اهل طلب می‌ریختند که "ما صبَّ الله فی صدری شیئاً إلا و قد صببت فی صدر علی - علیه السلام (خدا نریخت چیزی در سینه من مگر آن که ریختم در سینه علی - علیه السلام).

و همچنان که علم ظاهر را انواع بسیار است، انواع علم باطن زیاده از آن است ...
 و این علوم را از ام کتاب مطالعه باید کرد در مقام عنایت که "وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" (13:39 الرعد). و غرض از جمله این علوم آن است که سالکان محق و کاشفان محقق را به علم "وَ عَلَّمَ أَدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا" (2:31 البقرة) به واسطه مرآة الارواح پذیرای عکس ام کتاب و تجلی صفت رب الارباب کرامت فرماید. و تضرع و استکانت و ابتهاج به درگاه حق تعالی و توسل به ارواح اولیاء و برگزیدگان درگاه اله مدخلیت بسیار دارد، و به ارشاد مرشد کاملی، چنانچه گذشت.

تا نگرید ابر کی خندد چمن
 تا نگرید طفل کی نوشد لبن

تا قدم در راه نهد مرد راه
 چهره نگشاید هدایت از اله

این به آن موقوف باشد آن به این
 نه چنان مطلق و نه این چنین

و بعضی از انواع علم باطن ذکر شد در بیان شرائط شیخی و مریدی، و بعضی دیگران ان شاء الله تعالی ذکر خواهد شد. اما آنان که از این سعادات محرومند و به الف و لامی چند مغرور شده چون رمزی از [این] انواع علوم بشنوند به انکار در آیند. آری آری، زبان لالان را مادرشان دانند.

چون ندیدی گهی سلیمان را
 تو چه دانی زبان مرغان را

... رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: همانا بخشی از علم در پوشیده است و جز علمای بالله (خداشناسان حقیقی) کسی بدان آگاه نیست، پس چون به امور الهی لب گشایند کسی جز فریفته‌شدگان نسبت به خدای بزرگ بدان انکار نورزد، و کسی جز اهل اعتراف به خداوند آن را تحمل ننماید؛ پس عالمی را که خداوند به او علمی عطا فرموده تحقیر ننمایید، زیرا خداوند او را تحقیر ننموده، چرا که به او علمی عطا فرموده است.

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
 نه هر که سر بنراشد قلندری داند

... [متن عربی]

و از ابی هریره نقل است که: من دو گنجینه از علم از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حفظ کردم، یکی از آن دو را منتشر نمودم، و اما دیگری را اگر منتشر می‌کردم گلویم را می‌بریدند.

... ای عزیز! هیچ‌کس به راه حق نرفت الا آنکه جماعتی به کینه او برخاستند، و هیچ کس راه خدا نرفت الا که مصائب و نوابی روی به وی نهاد.

خونریز بود همیشه در کشور ما
 خونابه بود مدام در ساغر ما

داری سر ما وگرنه دور از بر ما
 ما دوست کشیم و تو نداری سر ما

و هرگاه خلل در قصور فهم ایشان بود مطالعه کتب این طایفه نیز سودی نخواهد داشت، زیرا که آن را نمی‌فهمند.

گر جهان را پر در مکنون کنم
 روزی تو چون نباشد چون کنم

نکته‌ها چون تیغ فولاد است تیز
 چون نداری تو سپر واپس گریز

پیش این فولاد بی‌اسپر میا
 کز بریدن تیغ را نبود حیا

و غزالی در احیا می‌گوید که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با حذیفه اسرار الهی و از توحید تلقین می‌کرد، چون عمر آمد آن حضرت ساکت شد، عمر گفت: یا رسول الله آنچه می‌فرمودی بفرما، آن حضرت فرمودند: انَّ العسل یضرب الرضیع.

مرغی که خبر ندارد از آب زلال
 منقار در آب شور دارد مه و سال

پس هرگاه اسرار الهی و توحید را از همچو عمری پوشیده دارند، پس از آنان که به جز از ایمان تقلیدی چیزی در دست ندارند البته مستور باید داشت، که ایمان تقلیدی موصل به جنت است، و هرکه عوام را در خلل اندازد از جنت محروم ساخته است. و خواص را از حقیقت این، محروم نباید داشت که ظلم است.

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی

و فی مجالس الصدوق رحمه الله: ... [متن عربی]

که: آن حضرت در میان بنی اسرائیل به‌پا خواست و فرمود: ای بنی اسرائیل برای جاهلان حدیث حکمت نخوانید که به حکمت ستم کرده‌اید، و حکمت را از اهلش بازدارید که به آنان ستم نموده‌اید، و ظالم را در ظلمش یاری ندهید که فضل شما تباہ خواهد شد.

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند نه هرکه آینه سازد سکندری داند

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هرکه سر نتراشید قلندری داند

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: بَلِ اَنْدَمَجْتُ عَلَيَّ مَكُونٍ عَلِمَ لَوْ بَحْتُ بِهِ لِاضْطِرَبْتُمْ اَضْطِرَابَ الْاَرَشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ. [تهج البلاغة، ف، خ 5]

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من حاوی علوم پوشیده‌ای هستم که اگر اظهارش بدارم شما همچون طناب آویزان در چاه‌های عمیق به اضطراب و لرزه درمی‌آیید.

پادشاهان جهان از بدرگی بو نبردند از شراب بندگی

ورنه ادهوار سرگردان و دنگ ملک را برهم زبندی بی‌درنگ

ای عزیز!

هرکس افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد خود مردانه است

آب نیل است و به قبطی خون نمود قوم موسی را نه خون بل آب بود

گر تو هستی رازجو ای رازجو جان فشان و خون بگری و بازجو

شیخ شهید مجد الدین بغدادی دعا می‌کرد: الهی کار تو به علت نیست، یا مرا از این قوم گردان، یا مرا از نظارمکنان این قوم گردان، آن قسم دیگر را طاقت ندارم.

گر نیم مردان ره را هیچکس ذکر ایشان کردند آیین و بس

گر نیم زیشان از ایشان گفته‌ام خوش‌دلم از قصه از جان گفته‌ام

ای عزیز! به قدر تصفیه دل از عوایق و علایق و شواغل و تأمل بسیار در سخنان ایشان فهم معانی ظاهره روی می‌نماید با آنکه سخنان این طایفه از عالم علم درایت و عیان است نه از علم درس و بیان، و بیان آن‌طوری است که هرچند از آن‌طور به لسان و علم و عبارت ادا شود ما زاده‌ام الا ستر، "وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ"، (6:91 الأنعام) بلکه مقصود گویندگان جز تنبیهی و تشویقی نباشد و الا ولی و صفات ولی و کلمات ولی را فهم نکند به جز ولی.

درنیاید حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

ای عزیز! این انکار به واسطه آن است که اعتقاد ایشان به واسطه حس سمع است، و در این مرتبه سعی و کوشش غالب باشد، و رضا و تسلیم مغلوب بود، و ریاضات و مجاهدات سخت، و طاعات ظاهری بسیار بود، پس هر چیزی که به باطن تعلق دارد انکار کنند، زیرا که این طایفه در مرتبه حس‌اند و از حس در نمی‌توانند گذشت.

چو آن کرمی که در سنگی نهان است زمین و آسمان او همان است

پس غم معاش و اندوه رزق و حرص و بخل و محبت سبب هر چیزی در ایشان بسیار است نظر به اینکه نظر ایشان مقصود به اسباب است، و اعتقاد کردن بر منجم و طبیب و سایر اسباب ظاهری در این مقام است، و بیشتر اهل عالم در این مقامند، چنانچه امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که: النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمٌ- الْحَدِيثُ.

ای عزیز! علم باطن نیز مراتب بسیار دارد که همه کس قابل تحمل جمع مراتب آن نیست. [متن عربی]

و در بصائر الدرجات از [امام] جعفر [صادق]، از پدرش- علیهما السلام- روایت است که: علی- علیه السلام- در روز عیدی از تقیه یاد کرد و فرمود: به خدا سوگند اگر ابو ذر می‌دانست آنچه را که در دل سلمان است همانا او را می‌گشت، و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان آن دو پیمان برادری بست، پس به سایر مردم چه گمان داری؟ همانا علم عالمان (امامان معصوم علیهم السلام) مشکل و غیر قابل تحمل است و جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را با ایمان آزموده باشد، تاب تحمل آن را ندارد. و جز این نیست که سلمان به این دلیل از عالمان گشت که مردی از ما خاندان است و از همین رو با عالمان شباهت دارد.

و من هنا صح ما قالوا:

و من يك ذا فم مُرّ مريض يجد مرًا به الماء الزلالا

و از همین جاست که صحیح می‌نماید آنچه گفته‌اند: هر که دهان تلخ بیمار داشته باشد، آب زلال را نیز تلخ و ناگوار می‌یابد. ... [متن عربی]: در روح الاحباب وارد است که: ابن کوا از امیر المؤمنین علیه السلام درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش نمود تا به نام سلمان (ره) رسید، حضرت فرمود: وی علم پیشینیان و پسینیان را درک کرد، او دریایی است که ته نکشد؛ او از ما خاندان است.

... [متن عربی]: در کافی نظیر آن را روایت نموده، و نیز کسی از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده است که به سلمان فرمود: ای سلمان، اگر علم تو بر مقدار عرضه شود کافر گردد، (و به مقدار فرمود): ای مقدار، اگر علم تو بر سلمان عرضه شود کافر گردد.

پس تأمل نما در حدیث ابو ذر و سلمان تا بدانی که ابو ذر داخل در علمایی که در این حدیث مراد است نیست، زیرا که از اهل بیت در این حدیث، اهل بیت توحید و معرفت و حکمت مراد است نه اهل بیت زن و اولاد و اهل.

... ذو النون گوید: مردی سیاه‌چرده را دیدم که دور کعبه می‌گشت و می‌گفت: تویی تو، تویی تو، و چیز دیگری بر این لفظ نمی‌افزود. گفتم: ای بنده خدا، مقصودت از این جمله چیست؟ وی این اشعار را خواند: میان دوستان رازی است که هیچ خط و قلمی آن را نقش و حکایت نتوان نمود. آتشی است در برابر انس و در آغوش نور، که وی را از آنچه بدان مشغول است متحیر می‌سازد. من بدو مشتاقم و بدلی برایش نمی‌طلبم؛ این رازهای پوشیده‌ای است که با آن هم‌رازم.

و لهذا قال بعضهم: من کتم أسرار القلوب ظهت له أسرار الغيوب. از این رو یکی از عرفا گفته: هر که اسرار دل‌ها را پوشیده دارد، اسرار غیب‌ها برایش رخ نماید. و عن علی علیه السلام: العقل لمراسم العبودیة لا لإدراك سرّ الربوبیة.

و از علی علیه السلام روایت است که: عقل برای [شناخت و برگزاری] مراسم عبودیت است نه برای ادراک راز ربوبیت. رخس عقل اندر رهش افکنده سم علت و معلول در او گشته گم

... [متن عربی]: و مولایمان امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: در آنچه بدان آشنایی نداری سخن رها کن، و در آنچه بدان مکلف نیستی گفت‌وگو نمنا، و از راهی که از گمراهی‌اش بیم داری دست بردار، که خودداری کردن به وقت حیرت گمراهی بهتر از افتادن در خطر هاست. و این خطابات از جهت تنبیه ما کوتاه‌نظران است.

حافظ اینجا آشنایان در مقام حیرتند دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب

در عین الحیاة از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - به سند معتبر منقول است که: ایمان ده پایه دارد مانند نردبانی که بر او بالا روند، و سلمان در پایه دهم است، و ابو ذر در پایه نهم، و مقدار در پایه هشتم» و از این حدیث نیز معنی لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان معلوم می‌گردد.

ای عزیز! موسی علیه السلام با وجود رسالت و مرتبه اولوالعزمی که داشت متحمل جرعه‌ای از علوم خضر علیه السلام نشد.

و در عین الحیاة در ترجمه این فقره: ... ای ابا ذر، هرگاه نور وارد قلب شود دل پاکیزه و گشاده گردد. گفتم: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، علامت آن چیست؟ فرمود: میل به سرای جاوید، و دل‌کنند از سرای فریب، و آمادگی برای مردن. گفته است: «ایمان بعضی مانند پیاله‌ای است که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد. اگر زیاده از قدر حوصله‌اش [بر آن] بریزند از سر به در رود. و از بسیاری عبادات و کمالات، وسعت زیاده می‌شود و استعداد قبول معارف بیشتر می‌شود تا آنکه به منزله دریایی می‌شود که هرچند نهرهای حقایق بر او ریزند مطلقاً او را از جا به در نمی‌آورد. آن انوار معنوی است به سبب آنکه این گشاده می‌شود.

این کار دولت است کنون تا کرا دهند

این علمی است مخصوص به بعضی آحاد انسان که به این نور، قلب او را منور و به این کحل، بصیرت او را بینا سازند.

تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

... [متن عربی]: و در معانی الاخبار در تفسیر این آیه: "هدایت است برای پرهیزکاران" از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: بیان و شفاست برای پرهیزکاران از شیعیان محمد و علی (صلی الله علیهما و آلهما)، آنان که از [جو چیز پرهیز کردند: از] فاش نمودن اسرار خدای متعال و اسرار بندگان پاک او از اوصیای بعد از محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پرهیز نموده، پس آنها را کتمان کردند. و نیز از مستور داشتن علوم از اهل و مستحقان آن پرهیز داشته و علوم را در میان آنان منتشر ساختند.

... [متن عربی] و نیز در معانی الاخبار در مورد بر دوش گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [علی - علیه السلام - را جهت فروریختن بت‌ها از بام کعبه] از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده که معانی چندی را برای محمد بن حرب بیان

فرمودند، سپس وی عرض کرد: بیان افزون‌تری برابم بفرما، فرمود: تو اهل افزونی هستی، سپس معانی دیگری را بیان نمود، سپس فرمود: اگر از معانی‌ای که در این عمل در نظر داشته‌تو را خبر دهم همانا خواهی گفت: جعفر بن محمد دیوانه است.

بنابراین همین اندازه که شنیدی تو را بس است.

... [متن عربی] در توحید صدوق (ره) ضمن حدیثی طولانی از امیر مؤمنان- علیه السلام- درباره تفسیر آیاتی چند روایت است که فرمود: همه علم این‌گونه نیست که صاحب آن بتواند آن را برای تمام مردم تفسیر کند، زیرا که برخی قوی و برخی ضعیف‌اند، و نیز پاره‌ای از علوم قابل تحمل و پاره‌ای غیر قابل تحمل است مگر کسی که خدای متعال تحمل آن را برایش آسان کند و او را بر فراگرفتن آن یاری بخشد، و چنین کسی از خواص اولیای اوست.

... [متن عربی]: و در خصال از امام صادق علیه السلام روایت است که: همانا حدیث ما "صعب و مستصعب" است و کسی را یارای تحمل آن نیست جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دل او را برای ایمان آزموده باشد، یا شهری محکم و دریست. پرسش شد: مقصود از چنین شهری چیست؟ فرمود: قلب مجتمع (دلی که با پیروی از شک‌ها و خواهش‌های نفسانی پراکنده نشده است)

بیان: "صعب" شتری است که هنوز سواری نداده است. و "مستصعب" شتری است که از دیدارش بگریزند. این تفسیر یکی از علمای گذشته است، یعنی احادیث ما زیر بار ادراک و فهم نمی‌رود.

... [متن عربی]: و در بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام روایت است که: همانا امر [ولایت] ما سرّ است، و سرّ در سر، و سرّ سرپوشیده، و سرّی است که جز سرّ افادش نکند، یا سرّ بر سرّ، و سرّ سرپوشیده با سرّ است.